

بسم الله الرحمن الرحيم

معیارهای شناخت حق و باطل در قرآن و نهج البلاغه

چکیده

جهان آمیزه‌ای از حق و باطل است و باطل به سبب فریب‌کاری و نیرنگ بازی همواره خود را حق مطلق و محض نشان می‌دهد و از این رو مردم در شناخت حق و باطل در حیرت می‌مانند و دچار اشتباه می‌شوند.

از این رو لازم است معیارهایی در اختیار او گذاشته شود تا به کمک آنها بتواند به راحتی حق را بشناسد و باطل حق‌نما را نیز تمیز دهد. حق و باطل از موضوعات اساسی است که در قرآن کریم و سخنان ائمه اطهار (علیهم‌السلام) به‌ویژه در نهج‌البلاغه امیرالمؤمنین علی (ع) به آن پرداخته شده است.

- شناخت معیارها و مصداق‌های حق و رابطه آن با باطل مواردی هستند که به آشکار شدن حق کمک می‌کنند.

- زمانی که این شرایط تحقق یابند، بستر مناسبی برای پیروزی حق بر باطل به‌وجود می‌آید. امیرالمؤمنین علی (ع) این شرایط را با توجه به زمان، مکان و ظرفیت‌های وجودی مخاطبان در جهت هدایت آنان به‌کار گرفته‌اند. خداوند، قرآن، پیامبر (ص)، دین اسلام، دارای ویژگی‌های خاصی از جمله آشکارکننده حق، داور، حق‌رو و فصل‌الخطاب هستند، امیرالمؤمنین (ع) نیز قاطع در راه حق، راستگو، پاسخگوی ندای حق، عالم به حق، حق‌جو و حق‌یاب هستند، ائمه اطهار نیز دارای وحدت رویه، مرجع حق، زمامداران حق و پرچم داران حق هستند، لذا هریک به عنوان یکی از معیارهای شناخت حق در کلام امیرالمؤمنین علی (ع) معرفی شده‌اند.

علاوه بر موارد مذکور خوبی، صداقت، بهشت و دوزخ، سنت پیامبر (ص) و نظایر آن به عنوان مصداق حق در کتاب نهج‌البلاغه معرفی شده‌اند.

مواردی از قبیل دروغ، فساد، کفر، گناه، سخن‌چینی، بدعت و امثال آن به عنوان مصداق باطل در نهج‌البلاغه بیان شده است.

کلمات کلیدی: حق و باطل، حق، باطل، معیار، قرآن، نهج‌البلاغه

1. مقدمه

آنچه در این تحقیق مورد بررسی قرار می‌گیرد، بیان مسئله و دغدغه اصلی مبحث حق و باطل در نهج‌البلاغه و اهمیت آن می‌باشد.

حق و باطل از مهم‌ترین مسائل زندگی همه انسانهاست که همواره این دو مسئله در تمام مراحل زندگی آشکار می‌شود و با انتخاب هر کدام از آن دو، سرنوشت انسان به‌طور کلی تغییر می‌کند و سعادت انسان در گرو همین انتخاب است. امیرالمؤمنین علی (ع) مظهر حق و حقانیت نیز، بارها درگیر همین مسئله بوده و سعی کرده‌اند که حق را در مسیر واقعی خود قرار دهند. دوران حکومت اسلامی چه در دوران زندگی پیامبر اکرم (ص) و چه بعد از آن مظهر رویارویی حق و باطل به‌شمار می‌آید. کتاب نهج‌البلاغه، حاوی جملات ارزشمند امیرالمؤمنین علی (ع) می‌باشد، که با مراجعه به آن و استخراج جملات مذکور و تطبیق آن با قرآن کریم این دو مسئله را بهتر می‌توان تبیین نمود.

با مطالعه کتاب نهج‌البلاغه به چنین پرسشی پاسخ داده می‌شود که حق و باطل در نهج‌البلاغه چگونه است و با چه معیارها و مصادیقی می‌توان آنها را شناخت؟

- حق امری فطری است که ممکن است در شرایط واقعی امکان بروز نداشته باشد اما نشانه‌هایی از آن وجود دارد و باید شرایطی را ایجاد کرد که هر چه بیشتر پدیدار گردد و باطل که امری ناپایدار و زوال‌پذیر است به واسطه مشتبه شدن با حق نمایان می‌شود.

- شناخت معیارها و مصداق‌های حق و رابطه آن با باطل مواردی هستند که به آشکار شدن حق کمک می‌کنند.

- زمانی که این شرایط تحقق یابد، بستر مناسبی برای پیروزی حق بر باطل به‌وجود می‌آید.

امیرالمؤمنین علی (ع) این شرایط را با توجه به زمان، مکان و ظرفیت‌های وجودی مخاطبان در جهت هدایت آنان به‌کار گرفته‌اند.

2. معیارهای شناخت حق و باطل

شناخت شاخص‌ها و معیارهای قرآن و نهج‌البلاغه، برای تشخیص حق از باطل است که می‌توان با بهره‌گیری از آنها دریافت اموری که انسان در زندگی با آنها مواجه است حق اند یا باطل؟ به عنوان نمونه حق هرگز دروغ را برنمی‌تابد و هرجا دروغ آمد حق از آن جا رخت برمی‌بندد، زیرا دروغ چیزی جز باطل نیست و حق نمی‌تواند در کنار نقیض خود بماند. همه اموری که بر پایه دروغ شکل می‌گیرند، امور باطل هستند و از مانایی و پایداری سود نمی‌برند و برای انسان نیز سودمند نیستند. هرچند که در کوتاه‌مدت به ظاهر سودی به شخص می‌رسد که گاه در بلندمدت زیان آن چندین برابر آن است. اگر انسان حق را ببیند و بشناسد و در مسیر آن گام بردارد، باید بداند که اگر حق را انتخاب نکرده به یقین باطل را برگزیده است، زیرا نسبت میان حق و باطل، "سلب و ایجاب" یعنی نقیضین است. پس هرجا یکی آمد دیگری رفت؛ چنان که حافظ شیرین سخن گفته است: «دیو چو بیرون رود فرشته درآید».

2-1-1. معیارهای شناخت حق و باطل از نظر قرآن

قرآن کریم به عنوان وحی الهی مهم‌ترین منبع شناخت حق از باطل است. در اینجا به برخی از معیارهای شناخت حق و باطل در قرآن اشاره می‌شود که انسان با بهره‌گیری از این معیارها می‌تواند به سادگی راه سعادت خویش را بیابد و از دام هزار چهره باطل بگریزد.

2-1-1-1. سودمندی: یکی از مهم‌ترین شاخصه‌هایی که قرآن برای تشخیص حق از باطل ارائه می‌دهد، سودمندی حق است. به این معنا که حق اصولاً برای آدمی و هدف او سودمند می‌باشد. اگر انسان نسبت به فلسفه آفرینش و هدف زندگی آگاهی و شناخت داشته باشد، می‌داند که هدف زندگی برتر و والاتر از خواسته‌های زودگذر دنیایی و پاسخ‌گویی به نیازهای قوای نفسانی است از این رو، هر چیزی که تنها به همین خواسته‌های زودگذر پاسخ دهد و برای آن فراهم آمده باشد، نمی‌تواند حق باشد، مگر آن که این پاسخ‌گویی در راستای همان هدف کلی و اصلی آفرینش باشد.

2-1-1-2. ماندگاری: دومین معیاری که قرآن برای شناخت حق از باطل به ویژه در دنیای تلازم حق و باطل و آمیختگی آنها ارائه می‌دهد، ماندگاری حق است. به این معنا که حق از خصوصیت پایداری و مانایی برخوردار است درحالی که باطل از چنین ویژگی محروم می‌باشد. خداوند می‌فرماید: از آسمان آب فرستاد و هر رودخانه به اندازه خویش جاری شد، و آب روان، کف، برسرآورد و از آنچه بر آتش می‌گدازند تا زیور و متاعی سازند نیز کفی بر سرآید، خدا برای حق و باطل چنین مثل زند؛ اما کف به کناری افتد و نابود شود و آنچه برای مردم سودمند است در زمین پایدار بماند. خدا این چنین مثل می‌زند. (سوره رعد 17/)

2-1-1-3. مطابقت با فطرت: از دیگر ویژگی‌های حق آن است که همواره مطابق با فطرت و طبیعت سالم بشر است. از این رو حتی کودکان که بر فطرت و طبیعت سالم الهی هستند آن را می‌شناسند و می‌پذیرند. تنها انسان‌هایی که فطرت و طبیعت سالم خود را از دست داده‌اند، به سوی حق گرایش ندارند و از آن گریزانند. به هر حال، از نظر خداوند قلوبی که بر فطرت و سلامت آن باقی باشد، گرایش به حق دارد. لذا با استفاده از این شاخصه می‌توان دریافت که آنچه انسان سالم به آن گرایش دارد، حق می‌باشد. (انبیاء آیه 55).

2-1-1-4. عقلانیت: از دیگر شاخصه‌هایی که قرآن بیان می‌کند، عقلانیت است. به این معنا که حق، مطابق عقل می‌باشد و عقل بشری به سادگی حق را می‌شناسد و بدان گرایش پیدا می‌کند. البته می‌توان گفت که فطرت و عقلانیت، شاخصه‌های درونی بشر است. به این معنا که فطرت سالم و عقل مستقل، حکم می‌کند که ظلم، قبیح است و عدالت حسن می‌باشد. چنین قضاوت و داوری عقل و فطرت سالم، در حقیقت بیانگر حق بودن عدالت و باطل بودن ظلم است.

2-1-1-5. اعتدال و تعادل: از دیگر شاخصه‌های حق آن است که همواره بر پایه عدالت، اعتدال و تعادل است. به این معنا که هرگز به سوی افراط و تفریط گرایش نداشته و ظلم دوسویه را برنمی‌تابد. حق، اصولاً مبتنی بر اعتدال و عدالت است. از این رو هرگونه افراط و تفریطی چون اسراف، فجور، ظلم و تجاوز به معنای باطل می‌باشد و اگر به مواردی که قرآن به عنوان امور باطل از آن تعبیر کرده توجه شود، به آسانی می‌توان دریافت که شاخص اصلی حق همان استواری آن بر عدالت و اعتدال و تعادل می‌باشد.

2-1-6. مطابقت با وحی: همان‌گونه که حق، مطابق با فطرت و عقل سالم است، مطابق و سازگار با وحی نیز می‌باشد. خداوند می‌فرماید که اصولاً حق نمی‌تواند مخالف با آموزه‌های وحیانی باشد و هر جایی دیده شود که امری مخالف آموزه‌های وحیانی است می‌توان یقین کرد که آن چیز باطل می‌باشد و هیچ بهره‌ای از حق نبوده، هر چند خود را به حق آراسته و در جامه حق، خودنمایی کند. (بقره 185/ - آل عمران/3 و 4)

2-1-7. بصیرت‌زایی: اصولاً حق به سبب ویژگی که دارد، بصیرت زاست و باطل در مقابل، بصیرت زداست. به این معنا که حق، پرده‌های سنگین و سهمگین را کنار می‌زند و موجب می‌شود تا انسان باطل امور و پیامدهای طبیعی آن را درک کند؛ در حالی که باطل می‌کوشد تا بصیرت را از آدمی بردارد و چشمانش را بر پیامدها و آثاری که بر آن بار می‌شود ببندد؛ زیرا با آشکار شدن پیامدها و آثار، به سادگی دانسته می‌شود که آن امر، چیزی جز باطل نبوده است.

2-1-8. وحدت‌زایی: همواره حق موجب وحدت و اتحاد مردم می‌شود چنان که قرآن و اهل بیت (ع) و پیامبر (ص) این‌گونه بودند؛ زیرا حق هرگز به تفرقه و اختلاف دعوت نمی‌کند و حتی با آن مبارزه و مخالفت می‌ورزد. آیاتی چند از قرآن شاخصه باطل را تفرقه‌گرایی و ایجاد اختلاف در میان مردم می‌داند. (بقره 213/)

2-1-9. ایمان‌زایی: حق، اصولاً مخالف کفر و شرک و نفاق است و مهم‌ترین عامل ایمان در بشر می‌باشد. از این رو خداوند، کفر را نتیجه طبیعی باطل‌گرایی دانسته و به مردم هشدار داده است که یکی از راه‌های شناخت باطل از حق آن است که آن چیز آدمی را به سوی ایمان سوق می‌دهد یا به سوی کفر و شرک می‌برد. (سبا/34)

2-1-10. نیک فرجامی: اصولاً پایان حق به فرجام نیک ختم می‌شود. بنابراین هر چیزی که فرجام بدی داشته باشد نمی‌تواند حق باشد. از این رو خداوند نیک فرجامی را از شاخصه‌های مهم حق، دانسته است. (محمد/3 و 2)

2-1-11. اصلاح‌سازی: از دیگر شاخصه‌های شناخت حق از باطل آن است که به تبعات و پیامدهای چیزی توجه شود. در حقیقت یکی از راه‌های شناخت توجه به پیامدهای آن است. اگر امری، انسان را به سوی هنجارها سوق دهد و یا رفتارهای خوب و نیک را در آدمی پدید آورد، آن امر می‌بایست امر حقیقی باشد، زیرا اصولاً باطل نمی‌تواند پیامدهای خوب و نیکی به همراه داشته باشد و در نهایت آدمی را به سوی رفتارهای زشت سوق می‌دهد.

امور حقانی اموری هستند که آدمی را به سوی کارهای نیک و صالح می‌کشاند و رفتارهای وی را اصلاح می‌کند. براین اساس باید گفت که حق اصولاً اصلاح‌ساز است و رفتارها و کردارهای آدمی را اصلاح کرده و از فساد باز می‌دارد. (مائده / 28)

2-1-12. رهایی از سرگردانی: از دیگر شاخصه‌های حق آن است که آدمی را از سرگردانی و تردید رهایی می‌بخشد. نوساناتی که در آدمی وجود دارد به سبب آن است که حق را از باطل نشناخته ولی هرگاه انسان حقی را یافت، از ویژگی‌های حق آن است که دل آدمی را آرام می‌کند و اطمینان خاصی را به آدمی می‌بخشد. (صفدری، 1394، کیهان، شماره 21160، ص 6)

2-2. معیارهای شناخت حق و باطل در نهج‌البلاغه

به اعتقاد حضرت علی (ع) برای هر حقی باطلی نیز قرار دادند و در عبارتی از حق و باطل چنین یاد می‌کنند که دایره حق در توصیف و بیان از هر چیزی وسیع‌تر است ولی به هنگام عمل از روی انصاف مجال آن از همه چیز تنگ‌تر و کم‌وسعت‌تر است. (نهج‌البلاغه، خطبه 216). آن امام همام (ع) در این عبارت می‌فهماند که در تعریف لفظی از حق هر کس به اندازه توان خود با زیباترین واژه‌ها به توصیف آن می‌پردازند ولی اینها جز تعریف لفظی چیز دیگری نیست و اصل حق وقتی معنا پیدا می‌کند که از سر انصاف و عمل به آن نگاه کنیم.

مولا علی (ع) در کلام کوتاه دیگری به زیباترین وجه از حق و باطل یاد نموده و می‌فرماید: حق دشوار است، ولی گواراست و باطل آسان است و بیماری افزای. (نهج‌البلاغه، حکمت 376)

و اما معیارهای حق در نهج‌البلاغه عبارت است از:

1-2-2. قرآن

در بسیاری از خطبه‌ها و نامه‌ها و حکمت‌های نهج‌البلاغه به قرآن و موضوعات و آیات و دانش‌های گوناگون آن اشاره شده است. چنان‌که می‌توان گفت نهج‌البلاغه ترجمان قرآن به حساب می‌آید. حضرت علی (ع) قرآن را بیان‌گر راه مستقیم دانسته می‌فرمایند: اگر به

دست راست روی نهی به گمراهی افتاده‌ای و اگر به دست چپ گرای، باز هم، به گمراهی افتاده‌ای. پس راه میانه را در پیش گیر که رهایی در همان است. قرآن کتاب باقی مانده و نشانه‌های نبوت بر آن قرار گرفته و مسیر حرکت سنت است و سرانجام نیکو بدان بازگردد. (نهج البلاغه، خطبه 16)

وَإِنَّ الْقُرْآنَ طَاهِرُهُ أَيْقُ وَبَاطِنُهُ عَمِيقُ لَا تَفْتَى عَجَائِئُهُ وَلَا تَنْقُضِي عَرَائِئُهُ وَلَا تُكْشِفُ الظُّلُمَاتُ إِلَّا بِهِ.

قرآن ظاهرش زیباست و باطنش ژرف است. عجایبش انتها نپذیرد و غرایبش پایان نگیرد. و تاریکی جز بدان از میان نرود. (همان)

امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) به توصیف قرآن مجید می‌پردازد و در پنج جمله کوتاه و بسیار پرمعنا حقایق زنده‌ای را درباره اهمیت قرآن بیان می‌کند تا نشان دهد که فقها و قضات اسلامی نباید هرگز از قرآن غافل بشوند و حقایق و احکام آن را دست کم بگیرند و نباید با داشتن قرآن، خود را نیازمند به منبع دیگری (جز منبع سنت که آن هم از قرآن برخاسته و شارع و مبین آن است) بدانند.

در اولین توصیف می‌فرماید: «قرآن ظاهرش بسیار زیبا و شگفت آور است». این جمله اشاره به فصاحت و بلاغت قرآن دارد، الفاظش بسیار موزون، تعبیرات بسیار حساب شده و آهنگ آیات، آهنگی مخصوص به خود دارد که هر قدر انسان آن را بخواند و تکرار کند هرگز خسته نمی‌شود، شواهد این سخن بسیار است که ورود در این دریای پهناور، ما را از مقصد دور می‌سازد.

در توصیف دوم می‌فرماید: «و باطن آن عمیق است». غالباً پرداختن به زیبایی‌های ظاهر، انسان را از عمق معنا دور می‌سازد همان‌گونه که پرداختن به معنای عمیق و به تعبیر دیگر ادای حق معنا، انسان را در انتخاب الفاظ زیبا در تنگنا قرار می‌دهد، نهایت قدرت لازم است که میان این دو جمع شود، حق معنا به‌طور کامل ادا شود و در عین حال در قالب زیباترین و جالب‌ترین الفاظ قرار گیرد؛ و این حقیقت است که انسان در قرآن مجید به روشنی در می‌یابد که ظاهرش فوق‌العاده آراسته، روح پرور، جذاب و دلپذیر است و باطنش فوق‌العاده عمیق و پرمحتواست.

ژرفا و عمق قرآن آن‌گونه است که هرچه، قویترین اندیشه‌ها درباره آن به کار بیفتند باز پایان نمی‌گیرد. چرا چنین نباشد در حالی که تراوش وحی الهی است و کلام خدا همچون ذات پاکش بی انتهاست. نمونه‌های گوناگونی در این زمینه در سوره‌های مختلف قرآن وجود دارد که آنچه را امام در این دو جمله بیان فرموده برای انسان آشکارا و محسوس می‌سازد.

در توصیف سوم و چهارم می‌فرماید: «نکات شگفت آور قرآن هرگز فانی نمی‌شود و اسرار نهفته آن هرگز پایان نمی‌پذیرد». جمله دوم اشاره به اسرار نهفته قرآن است که با گذشت زمان هر روز بخش تازه‌ای از آن آشکار می‌گردد (فراموش نکنید که «غرائب» جمع «غریب» از ماده «غریب» و «غروب» به معنای دور شدن از موطن، یا پنهان گشتن است و این تعبیر تناسب نزدیکی با اسرار نهفته قرآن دارد.

در پنجمین و آخرین توصیف می‌فرماید: «ظلمات و تاریکی‌ها جز در پرتو نور قرآن برطرف نخواهد شد!».

نه تنها ظلمت جهل و تاریکی کفر و بی ایمانی و بی تقوایی، بلکه ظلمات در صحنه زندگی اجتماعی و سیاسی و اقتصادی نیز بدون تعلیمات قرآن از میان نخواهد رفت.

امروز با این که دنیا از نظر صنایع، فوق‌العاده پیشرفت کرده، ولی با این حال انواع ظلمت‌ها بر جامعه بشری سایه شوم خود را گسترده است؛ جنگ‌ها و خونریزی‌ها، ظلم و بی عدالتی‌ها، فقر و بدبختی و از همه مهم‌تر ناآرامی‌های درونی همه جا را فراگرفته و تمام اینها نتیجه مستقیم ضعف ایمان و تقوا و فقر اخلاقی و معنوی است که بهترین راه درمان آن پناه بردن به قرآن است.

از همه اسفناک‌تر رهاکردن قرآن و پناه بردن به آرای ظنی و افکار قاصر بشری در زمینه احکام است که گروهی از مسلمانان به خاطر دور بودن از قرآن گرفتار آن شدند. (مکارم شیرازی، 1377ش، شرح خطبه 18، ج 1، ص 601)

همچنین امیرالمؤمنین علی (ع) قرآن را زبان گویای حق دانسته و دو صفت دیگر را نیز برای قرآن نام می‌برند که گویای این است که قرآن راه به سوی حق می‌برد. اولین ویژگی بیناکنندگی است. ایشان می‌فرمایند: کتاب خداست، که به یاری آن حق را می‌بینید و می‌گویید و می‌شنوید. برخی از آن، برخی دیگر را تفسیر می‌کند و برخی از آن، به برخی دیگر شهادت

می‌دهد. در دین خدا اختلاف ندارد و پیرو خود را از خدا منحرف نگرداند. شما در کینه ورزی، میان خود مصالحه کرده‌اید. (نهج البلاغه، خطبه 133)

دومین ویژگی قرآن از منظر امیرالمؤمنین علی(ع) این است که قرآن میزان حق و راهنمای خیر و شر است. امیرالمؤمنین علی(ع) می‌فرماید: خدای سبحان، کتابی هدایت کننده نازل کرد و در آن نیکی‌ها و بدی‌ها را بیان فرمود. پس به راه نیکی روید تا هدایت شوید و از بدی اعراض کنید تا به راه راست افتید.

بر شما باد به واجبات! آنها را برای خدای به جای آرید تا شما را به بهشت برد. خداوند چیزهایی را، که ناشناخته نیست، بر شما حرام کرده [و چیزهایی را که در آنها عیبی نیست بر شما حلال نموده]. (همان)

2-2-2. پیامبر اکرم(ص)

پیامبر اکرم(ص) بیان‌گر و معیار حق است. از دیدگاه حضرت علی(ع) وجود پیامبر اکرم(ص) و سیره آن حضرت دقیقاً حق بوده و آشکار کننده حق از جانب خدایی است که او با حق مبعوث گردانیده و مسلم است که پیروی از آن بزرگوار معیار شایسته‌ای برای تمایز حق از باطل می‌باشد. یعنی هر کس مطابق دستورهای آن حضرت راه سپرد حق است وگرنه باطل. آن امام همام(ع) می‌فرماید: و گواهی می‌دهم که محمد(ص) بنده و فرستاده خداست. خدای سبحان، محمد (صلی الله علیه و آله) را بحق به رسالت فرستاد در زمانی که دنیا را سپری شدن نزدیک بود و آخرت روی آورده بود و جهان روشن و شادمان روی به تاریکی داشت و مردم دنیا به مشقت افتاده و جای امن و راحت شان به خشونت گراییده، دنیا را ویرانی نزدیک شده، مدت عمرش به سر رسیده و نشانه‌های نابودیش پدیدار گشته و از مردمش بریده و حلقه‌های پیوندشان گسسته و عوامل در هم ریختنش، بسیار و آثار رستگاری، ناپیدا و عیب‌هایش آشکار و مدت دراز عمرش کوتاه شده بود. (نهج البلاغه، خطبه 198)

در این خطبه کوتاه، امیرالمؤمنین (علیه السلام) اوصافی برای پیامبر اکرم(صلی الله علیه و آله و سلم) بیان می‌کند که هریک از دیگری پرمعناتر است. نخست از اساس و ریشه خانوادگی و جایگاه تولد او شروع می‌کند؛ می‌فرماید: «جایگاه او بهترین جایگاه و محل رویش او شریف ترین محل‌ها بود؛ در کان بزرگواری و شرف، و گاهواره سلامت، پرورش یافت».

منظور از «مُسْتَقَرَّ» و «مَنْبِت» رحم مادران پاک و صلب پدران موحّد و با ایمان بود. همانگونه که در زیارات معصومین نیز به آن اشاره شده است همان گونه که در زیارت امام حسین(علیه السلام)، مشهور به زیارت وارث آمده: «أَشْهَدُ أَنَّكَ كُنْتَ نُورًا فِي الْأَصْلَابِ الشَّامِخَةِ، وَ الْأَرْحَامِ الْمُطَهَّرَةِ» (قمی، 1377ش، ص 482)

این سخن در مورد شخص پیامبر از زبان خودش نیز نقل شده است. همان گونه که «فخر رازی» در تفسیر آیه «وَقَلَّيْكَ فِي السَّاجِدِينَ» (شعرا/219) نقل کرده است که آن حضرت فرمود: «لَمْ أَزَلْ أَقْلُ مِنْ أَصْلَابِ الطَّاهِرِينَ إِلَى أَرْحَامِ الطَّاهِرَاتِ؛ پیوسته من از صلب پدران پاک، به رحم مادران پاکدامن انتقال می‌یافتم. (فخر رازی، ج 74، ص 174)

«معادن کرامت» و «مماهد سلامت» نیز تأکیدی بر آن است و یا اشاره به این است که پدران و اجداد و مادران پیامبر اسلام، علاوه بر پاکدامنی و ایمان، دارای فضایل انسانی، و از عیوب اخلاقی پاک بودند.

این احتمال نیز در تفسیر جمله‌های بالا داده شده که منظور از «مُسْتَقَرَّ» مدینه است که قرارگاه پیامبر(ص) بود و منظور از «مَنْبِت» مکه است که محل تولد آن حضرت به شمار می‌رود.

ولی تفسیر اوّل مناسب تر به نظر می‌رسد؛ مخصوصاً با توجه به جمله: فِي مَعَادِنِ الْكَرَامَةِ، وَ مَمَاهِدِ السَّلَامَةِ.

سپس به جاذبه‌های اخلاقی پیامبر پرداخته، می‌فرماید: «دل‌های نیکوکاران، شیفته او گشت و چشم‌های حق‌جویان) به سوی او متوجّه شد».

به راستی پیامبر اسلام چنین بود! جاذبه‌های اخلاقی او: تواضع، محبّت، مهربانی، عفو و گذشت آمیخته با شجاعت و شهامت، دل‌ها را به سوی خود جذب می‌کرد و تلاش فوق العاده او در طریق هدایت و اصلاح مردم، چشم‌ها را به او متوجّه می‌ساخت.

سپس در سومین مرحله به بخشی از برنامه‌های اجتماعی آن حضرت اشاره کرده، می‌فرماید: «خداوند به برکت وجود او، کینه‌ها را مدفون ساخت و آتش فتنه‌ها و دشمنی‌ها را خاموش نمود».

افراد دور افتاده را به وسیله او به هم نزدیک و برادر ساخت و گاه نزدیکانی را (که در ایمان و هدف هماهنگ نبودند) از هم دور نمود».

همان گونه که قرآن مجید در آیه 62 و 63 سوره «انفال» می‌فرماید: «هُوَ الَّذِي آيَدَكَ يَتَصَّرِهِ وَ بِالْمُؤْمِنِينَ * وَ الْفَ تَبَيَّنَ قُلُوبَهُمْ؛ او همان کسی است که تو را با یاری خود و مؤمنان تقویت کرد و دل‌های آنان را با هم الفت داد». در آیه 103 «سوره آل عمران» می‌فرماید: «وَ اعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَ لَا تَفَرَّقُوا وَ اذْكُرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ كُنْتُمْ أَعْدَاءً قَالَفَ بَيْنَ قُلُوبِكُمْ فَاصْبِرْتُمْ يَنْعَمَتِهُ إِخْوَانًا؛ و همگی به ریسمان خدا (قرآن و اسلام) چنگ زنید و پراکنده نشوید و نعمت (بزرگ) خدا را بر خود به یاد آرید که چگونه دشمن یکدیگر بودید و او میان دل‌های شما الفت ایجاد کرد و به برکت نعمت او برادر شدید.»

سپس به یکی دیگر از الطاف الهی به برکت وجود پیامبر (صلی الله علیه و آله) اشاره کرده، می‌فرماید: «خداوند ذلیلان پاکدل و (محروم) را به وسیله او عزت بخشید و عزیزان (خودخواه) را ذلیل ساخت».

افراد با ایمان و با شخصیت که به خاطر تهیدستی در چنگال زورمندان بی‌ایمان گرفتار بودند، خداوند آنها را به برکت وجود پیامبر (صلی الله علیه و آله) عزیز ساخت و مدیریت‌های مهم جامعه اسلامی را به آنها سپرد و زورمندان فاسد و بی‌منطق را از صحنه اجتماع بیرون راند.

در پایان خطبه، به یکی از برجسته ترین صفات پیامبر (صلی الله علیه و آله) اشاره کرده می‌فرماید: «سخنش بیان بود و سکوتش زبان».

هر زمان، زبان به سخن می‌گشود اسرار حکمت از زبانش فرو می‌ریخت و حقایق وحی را تبیین می‌کرد؛ راه نجات را نشان می‌داد و پرتگاه‌ها را مشخص می‌نمود و اگر گاهی سکوت می‌کرد، سکوتش پرمعنا و پرمفهوم بود. ناراحتی‌ها و نگرانی‌ها و عدم رضایت خود را از پاره ای کارها با سکوت نشان می‌داد و نادرست بودن سؤالات بیجا را، از همین طریق پاسخ می‌گفت و در برابر جاهلان بدزبان، از همین سلاح یاری می‌جست و گاه با سکوت (یا قرائن حالیه) کارهایی را تقریر و امضا می‌کرد. (مکارم شیرازی، 1377ش، خطبه 96، ج 4، ص 287)

2-2-3. اهل بیت پاک پیامبر (ع)

اهل بیت پاک رسول خدا (ع) پس از پیامبر (ص) در کنار قرآن و به عنوان مفسر و معلم قرآن و داناترین افراد به سیره و سنت رسول خدا (ص) راهنمایی امت را بر دوش دارند و همچون پرچم و نشانه محور حق می‌باشند و افراد باید خود را با این محور بسنجند تا متوجه شوند چقدر بر حق منطبق هستند. آنان گنجینه‌های خدای رحمان اند. اگر زبان به سخن گشایند، راست گویند و اگر خاموشی گزینند نه به آن معنی است که دیگران بر آنان سبقت گرفته‌اند. پیشوای قوم باید به قوم خود برآستی سخن گوید، به عقل خود رجوع کند. از فرزندان آخرت باشد، زیرا از آن جهان آمده و به آنجا باز می‌گردد. (نهج البلاغه، خطبه 154) امیرالمؤمنین علی (ع) برای بیان فضایل اهل بیت (علیهم السلام) نخست به سراغ مقدمه‌ای می‌رود و اوصافی از نیکان هدایت یافته و منحرفان گمراه بیان می‌کند، می‌فرماید:

«عقل با چشم دل، پایان کار را می‌نگرد و اعماق و بلندی‌های آن را درک می‌کند» اشاره به این که انسان عاقل به ظواهر امر قناعت نمی‌کند؛ بلکه سعی می‌کند فراز و نشیب‌ها و عواقب کار را بنگرد و مسیر خود را به درستی تعیین کند؛ از بیراهه نرود و در کنار پرتگاه‌ها گام بر ندارد.

سپس می‌افزاید: «دعوت کننده ای دعوت (به حق) کرد و رهبری به امر سرپرستی قیام نمود. اکنون بر شما لازم است دعوت او را اجابت کنید و از رهبرتان پیروی نمایید».

روشن است که منظور از دعوت کننده، پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) است که اساس و بنیان اسلام را بنا نهاد و منظور از راعی، امام امیرالمؤمنین (علیه السلام) است که سرپرستی امت را به فرمان خدا و پیامبر (صلی الله علیه و آله) برعهده گرفت.

این سخن اشاره به آن دارد که اگر با دقت بنگرید هم پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله) را می‌شناسید و هم جانشین به حق او را و با شناخت آن دو بزرگوار، تردید و تأملی در اجابت دعوت و پیروی از رهبر باقی نخواهد ماند.

امیرالمؤمنین (علیه السلام) بعد از ذکر این مقدمه (بیان اوصاف عاقلان و گمراهان) به بیان بخشی از فضایل اهل بیت (علیهم السلام) پرداخته، چنین می‌گوید: «ما محرم اسرار (پیامبر خدا) (صلی الله علیه و آله) و یاران راستین او و گنجینه داران و درهای علوم وی هستیم و به خانه‌ها تنها باید از درهای آن وارد شد، و هر کس که از غیر در وارد شود سارقش می‌نامند!»

«تَحْنُ السَّعَارُ وَالْأَصْحَابُ، وَالْحَزَنَةُ وَالْأَبْوَابُ؛ وَ لَا تُؤْتَى الْبُيُوتُ إِلَّا مِنْ أَبْوَابِهَا؛ فَمَنْ أَتَاهَا مِنْ غَيْرِ أَبْوَابِهَا سُمِّي سَارِقًا.» اشاره به این که ما از همه به پیامبر (صلی الله علیه وآله) نزدیک‌تریم (توجه داشته باشید که شعار به معنای لباس زیرین است که با پوست تن تماس دارد) و علم و دانش آن حضرت به ما رسیده است و هر کس می‌خواهد به تعلیمات آن وجود مقدس و هدایت‌های او راه یابد باید از طریق ما وارد شود.

صاحب میزان الحکمه در حدیثی از امام صادق (علیه السلام) آورده که فرمود: تفسیر آیه فوق چنین است: «حَدَّثَ بِمَا أَعْطَاكَ اللَّهُ وَ قَضَلَكَ وَ رَزَقَكَ وَ أَحْسَنَ إِلَيْكَ وَ هَذَاكَ؛ (محمدی ری‌شهری، 1384 ش، ج 12، ص 295) آن چه را خدا به تو بخشیده و برتری داده و روزی‌هایی را که به تو عطا فرموده و آن چه را به تو نیکی کرده و هدایت نموده، همه را بازگو کن. لذا در بعضی از احادیث نقل شده است که وقتی از امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) در مورد بعضی از فضایل آن حضرت سؤال شد، امیرالمؤمنین علی (ع) در پاسخ فرمود: گرچه خودستایی زشت است، ولی با الهام از آیه (وَأَمَّا بِنِعْمَةِ رَبِّكَ فَحَدِّثْ) (ضحی/11) و از نعمت پروردگارت سخن بگویی. و برای بازگویی نعمت‌های پروردگار به تو پاسخ می‌گویم (سپس بخشی از فضایل خود را بیان فرمود).

2- ابن ابی الحدید هنگامی که به این بخش از خطبه می‌رسد روایات زیادی از منابع اهل تسنن در فضیلت امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) نقل می‌کند که بالغ بر بیست و چهار حدیث می‌شود و تصریح می‌کند که این روایات غیر از احادیثی است که شیعه امامیه در مقام اثبات امامت امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) بدان تمسک می‌جویند.

مناسب است در این جا به بعضی از این روایات بسیار پرمحتوا اشاره کنیم:

1- پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) به امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) فرمود: ای علی! خداوند تو را به زینتی آراسته است که بندگان را به زینتی بهتر از آن نیازآسته است و آن، زینت نیکان در نزد خداست که همان زهد در دنیا است. خداوند تو را چنان قرار داده که چیزی از دنیا گردآوری نمی‌کنی و دنیا نیز چیزی از تو بر نمی‌گیرد و نمی‌کاهد. خداوند به تو محبت مستمندان را بخشیده و تو را آن گونه قرار داده که از چنین پیروانی خشنود شوی؛ آنها نیز به پیشوایی همچون تو خشنود باشند.

2- پیامبر (صلی الله علیه وآله) فرمود: خداوند با من درباره امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) عهدی فرمود (و اشاره به مقامات و فضایل علی کرد) عرض کردم: پروردگارا، آن را برای من بیان کن؛ فرمود: بشنو! علی، پرچم هدایت و پیشوای دوستان من و نور کسانی است که اطاعت کنند و او کلمه ای است که پرهیزکاران را به آن ملزم ساختم، کسی که او را دوست دارد، مرا دوست داشته و کسی که از وی اطاعت کند، مرا اطاعت نموده است. او را به این فضایل بشارت ده.

3- پیامبر (صلی الله علیه وآله) فرمود: کسی که مسرور می‌شود همچون من زندگی کند و همچون من از دنیا برود و ساکن بهشت جاویدانی شود که خداوند آن را غرس کرده پس باید علی را بعد از من دوست دارد و دوست او را نیز دوست داشته باشد و به امامان پس از من اقتدا کند که آنها از عترت من اند؛ از باقیمانده گِل من سرشته شدند و خداوند فهم و دانش به آنان داده است. وای پر کسانی از امت من که آنها را تکذیب کنند و نسبت به من قطع رحم کنند! خداوند هرگز آنها را مشمول شفاعت من نکند. (مکارم شیرازی، 1377 ش، خطبه 154، ج 6، ص 88)

2-2-4. امیرالمؤمنین علی (ع)

امیرالمؤمنین علیه السلام؛ بزرگ ترین نماد حق: حضرت علی (علیه السلام) کامل ترین انسان، عصاره هستی، تجلی خدا به طور کامل در یک انسان، زیباترین و بهترین و شایسته ترین معیار حق در همه اعصار و برای همه انسانهاست. اصلا حق با علی معنا پیدا می‌کند و علی با حق تجلی یافته و یکی گشته است. بارها حضرت محمدصلی الله علیه وآله به این موضوع اشاره نموده اند: «عَلَى مَعَ الْحَقِّ وَ الْحَقُّ مَعَ عَلِيٍّ.» (مجلسی، 1403 ق، ج 13، ص 187)

هر چند هیچ کس نمی‌تواند حق مطلب را در باره علی (علیه السلام) و حق بودن وی ادا کند، ولی نهج البلاغه آکنده از کلام گهربار آن حضرت است که در مورد حق بودن خود ما را راهنمایی می‌کند. در بسیاری از موارد، مولا علیه السلام با اطمینان و قاطعیت و با سوگندی که از جانب صادق ترین انسان گفته شده است، در باره خود چنین تعبیراتی دارد: «سوگند به آن که جز او آفریدگار و معبودی نیست، بدون هیچ تردیدی، بدانید که من در جاده حق قرار دارم

و مطمئن باشید که آنها (مخالفان و دشمنان علی(علیه السلام)) در لغزشگاه باطل قرار دارند. «(نهج البلاغه، خطبه 197-74)

هیچ شک و تردیدی نیست که برای شناخت حق از باطل و اهل حق از اهل باطل، حضرت علی(علیه السلام) ملاک و معیار شایسته و بارزی است که هر که در فکر و عمل، صادقانه و عاشقانه، با امیرالمؤمنین علی(علیه السلام) و سخنان او هماهنگ و هم گام و تابع و پیرو باشد، به حق نزدیک است و هرچه احساس دوری و غریب از علی(علیه السلام) کند و عمل و فکر امیرالمؤمنین علی(علیه السلام) برایش نامأنوس آید، از حق نیز دور شده، به باطل روی آورده است. به عبارت دیگر، نگرش هر کس نسبت به امیرالمؤمنین علی(علیه السلام)، حق و باطل بودن خود را نشان می‌دهد.

این تنها اوست که با قاطعیت می‌گوید: «از آن زمان که حق به من نشان داده شده، هرگز در آن شک نکرده‌ام، هرگز دروغ نگفته‌ام و هرگز گم راه نبوده‌ام و هرگز کسی به وسیله من گمراه نشده است.» (نهج البلاغه، خطبه 24)

نباید فراموش کرد که منظور از «علی» علیه السلام تنها یک نفر نیست، بلکه حضرت علی(علیه السلام) سر سلسله امامت و ولایت و تداوم دهنده حقیقت برگزیدگی خدا و رسالت در میان مردم است. آری، علی شایسته ترین مردم و بر حق ترین آنان است. خود آن حضرت بارها به مناسبت‌های گوناگون، مردم را به این مهم متوجه می‌کرد و می‌فرمود: «آری، در زندگی و مرگ چه کسی سزاوارتر از من به اوست.» (نهج البلاغه، خطبه 197)

این معنا برای حضرت علی(علیه السلام) تنها به منظور نشان دادن به مسلمانان نیست، بلکه منظور از «برحق ترین» برای امیرالمؤمنین علی(علیه السلام)، در میان تمام انسانهاست؛ یعنی عامل تداوم حیات انسانها امیرالمؤمنین علی(علیه السلام) بود؛ زیرا اگر چنین انسان بر حق و شایسته ای در میان انسانها یافت نشود، ترجیح انسان بر دیگر موجودات کاری ناشایست است. آنان که در مسیر حق گام بر نمی‌دارند و از برنامه‌های الهی در خلقت خویش غافلند، به طفیل وجود افراد معصوم و پاکی همچون امیرالمؤمنین علی(علیه السلام) و اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام زنده اند، هر چند خود نمی‌دانند. شیخ حرعاملی در مجموعه احادیث قدسی می‌گوید، این موضوع در کلام همه معصومان علیهم السلام و قرآن آمده است، آن جا که خداوند به رسول خود صلی الله علیه وآله می‌فرماید: «ای پیامبر صلی الله علیه وآله، اگر تو و اهل بیت نبودید، جهان و افلاک را نمی‌آفریدم.» (شیخ حرعاملی، 1364، ج 1، ص 144)

2-5. اسلام

از دیگر معیارهای شناخت حق از نگاه امیرالمؤمنین علی(ع) اسلام است. آن امام همام معتقد است که اسلام حق است و غیر آن باطل. مجموعه بینش‌ها و دستورالعمل‌هایی که تمام مسیر حق را تشکیل می‌دهد اسلام نام دارد و خداوند آن را مقرر کرده و معیار حق قرار داده و پیروی کامل از آن نشانه حرکت و گام نهادن در مسیر حق است. مولای متقیان حضرت علی(ع) در این باره چنین می‌فرمایند: دین اسلام آیینی است که خداوند برای خویشتن انتخاب نموده. دین اسلام در نزد خدا دینی است با ارکانی استوار و بنیانی رفیع و برهانی روشن و چراغی تابان و قدرتی پیروزمند و نشانه‌هایی بلند، که کس را یارای خلاف آن نیست. پس بزرگش دارید و پیرویش کنید و حقش را ادا نمایید و در موضع عز خود جایش دهد. (نهج البلاغه، خطبه 198)

امیرالمؤمنین علی(ع) سپس از اسلام سخن می‌گوید و فضیلت‌های آن را بیان می‌کند و به آن ترغیب می‌فرماید، و درحقیقت، این سخنان تفسیری درباره چگونگی طاعت و عبادت خداوند است، و مانند این است که فرموده باشد: حق طاعت او را که همان «اسلام» است ادا کنید، و برای آن فضیلت‌های بی‌شماری ذکر فرموده است از جمله:

1- خداوند اسلام را برای خویش برگزیده است. یعنی آن را راه شناخت خود و وسیله

رسیدن به پادشاهی خویش قرار داده است.

2- خداوند اسلام را زیر نظر خود پرورش و گسترش داده است، واژه علی عینه

هنگامی به کار برده می‌شود که نسبت به چیزی عنایت و اهتمام خاص وجود داشته

باشد، و مانند این است که اسلام کار یا صنعتی است که آن کسی که این صنعت

برای او ساخته و پرداخته شده آن را برگزیده و زیر نظر خویش قرار داده است،

واژه عین مجازا برای علم و آگاهی به کار رفته و علی برای حال است، یعنی با علم

او به شرف و فضیلت و حکمتی که در وجود اسلام است، و این مانند قول خداوند

متعال می‌باشد، که به موسی علیه‌السلام فرموده است: «أَنْ أَقْذِ فِيهِ فِي التَّائِبِ» (طه/39) که او را در صندوقی بیفکن،

3- خداوند بهترین آفریدگانش را برای آن برگزیده است، یعنی بهترین خلق خود محمد(ص) و ائمه(ع) را برای تبلیغ اسلام برگزیده و انتخاب کرده است. (ابن میثم، خطبه 198، ج 3 ص 827-819).

4- خداوند پایه‌های دین اسلام را بر اساس محبت خویش برپا داشته است، واژه دعائم برای اهل اسلام یا برای ارکان آن استعاره شده، و وجه مشابهت در استعاره مذکور این است که اسلام مانند سقفی که بر روی ستونهایش برپاست بر ارکان خود قیام و قرار دارد، واژه علی در جمله علی محبت برای حال است و ضمیرها، به اسلام برگشت دارد، یعنی: خداوند پایه‌های اسلام را در حالی که آن را دوست می‌دارد برپا داشته است، و گفته شده که ضمیر مذکور به الله برگشت دارد، و مانند این است که گفته شود: طبع الله قلبی علی محبت یعنی خداوند دل مرا بر محبتش مهر زنده است.

5- خداوند با عزت اسلام ادیان دیگر را خوار کرده است، منظور از ذلت ادیان، عدم توجه و التفات خداوند به آنهاست که در این صورت واژه ذلت مجاز، و اطلاق آن از باب گذاشتن نام سبب بر مسبب است، و یا این که مقصود خواری مردم کیشهای دیگر است، و مضاف که واژه اهل باشد حذف شده است و روشن است که عزت اسلام سبب هر دو امر می‌باشد.

6- جمله «وضع الملل برفعه» نیز نظیر معنای جمله پیش است یعنی با بلند گردانیدن اسلام، کیشهای دیگر را پست گردانیده است.

7- جمله «و اهان أعداء بکرامته» نیز در همین زمینه است، یعنی خداوند با گرامی داشتن اسلام دشمنان آن را تحقیر کرده است، مراد از دشمنان اسلام، مشرکان و تکذیب کنندگان از ادیان دیگر است، و مقصود از اهانت آنها کشتار و گرفتن جزیه و تحقیر آنان است، و تکریم اسلام عبارت از گرامیداشت آن و مردمش می‌باشد و این که مسلمانان را در نفوس دیگران ارجمند و بزرگ داشته است.

8- در جمله «و خذل مجادیه بنصره» مراد یاری اهل اسلام است، یعنی خداوند با یاری اهل اسلام دشمنان آن را دچار خذلان و شکست کرده است. در جملات چهارگانه پیش صنعت تضاد موجود است، زیرا قرینه‌ها در عزت و ذلت، بلندی و پستی، کرامت و اهانت، و یاری و خذلان ضد یکدیگر است.

9- خداوند تشنگان وادی معرفت را از چشمه‌های زلال آن سیراب کرده است، واژه سقی (آب دادن) را برای افاضه علوم دین و کمالات نفسانی به آنها استعاره فرموده است، واژه عطش (تشنگی) برای انانی که گرفتاری خود را به جهل و نادانی دانسته و از دانش بی بهره اند، و واژه حیاض (آبگیرها) را برای دانشمندان اسلام که حوضهای علوم و حکمت دین می‌باشند و این تشنگان از آنان کسب فیض می‌کنند استعاره آورده است.

10- خداوند اسلام را به گونه ای قرار داده که دستاویزهای آن کنده و گسسته نمی شود، واژه عروة (دستگیره) برای آنچه انسان به وسیله آن به اسلام متمسک می‌شود استعاره شده و با ذکر واژه انفصام ترشیح داده شده است، و چون کسی که به اسلام چنگ زند از هلاکت اخروی رهایی، و از عذاب‌هایی که دامن‌گیر پیروان ادیان گذشته شده ایمنی می‌یابد، لذا با ذکر این که دستاویز اسلام کنده و گسسته نمی شود به امنیت و دوام سلامت کسی که به آن متمسک می‌شود اشاره فرموده است، زیرا گسسته نشدن دستاویز موجب بقای سلامت کسی است که به آن چنگ زده است.

11- حلقه آن گسسته نمی شود، و این سخن کنایه از این است که پیروان اسلام و اجتماع آنان مقهور نمی شوند.

12- بنیاد اسلام ویران نمی گردد، واژه اساس برای کتاب خدا و سنت پیامبر اکرم(ص) که اساس دینند و واژه انهدام را برای نابودی آنها استعاره فرموده است.

13- پایه‌های اسلام از میان نمی رود، واژه دعائم را برای دانشمندان اسلام یا برای کتاب و سنت و قوانین و احکام آن استعاره آورده است، و مراد از عدم زوال آنها عدم انقراض علما و دانشمندان اسلام و یا شریعت و احکام آن است.

- 14- درخت اسلام ریشه کن نمی شود، واژه شجرة (درخت) را برای اساس و ارکان اسلام استعاره فرموده است و معنای سخن پیش را دارد که فرموده است: «و لا انهدام لأساسه»
- 15- دوران آن را پایانی نیست: این سخن اشاره به این است که دین اسلام تا قیامت پایدار است.
- 16- شرایع آن را کهنگی نیست، منظور از شرایع، قوانین و اصول آن است، و این سخن نیز نظیر معنای جمله لا انقلاع لشجرة (درخت آن ریشه کن نمی شود) می باشد.
- 17- شاخه هایش بریدنی نیست، یعنی پیوسته از درخت اسلام شاخه های نو روییده می شود، و این رویش پایان یافتنی نیست، چنان که هر ذهن صحیحی در باره اصول آن که کتاب و سنت است اندیشه و بررسی کند می تواند به چیزهایی دست یابد که دیگران پیش از او به آن نرسیده اند.
- 18- راه های اسلام را تنگی و دشواری نیست، این سخن اشاره دارد به این که قوانین و تکالیف اسلام برای مکلفان دشوار نیست، و یا مراد این است که اسلام با سختی ملازمه ندارد و برای کسانی که به آن متعهد می شوند مایه رنج و زحمت نیست، چنان که پیامبر اکرم (ص) فرموده است: من به دین حنیف ساده و آسانی برگزیده شدم.
- 19- راه صاف آن را ناهمواری نیست، این گفتار کنایه از این است که اسلام آیینی است در نهایت اعتدال و در حدّ متوسط میان صعوبت و سهولت زیاد چنان که بیشتر کیش ها و آیین های پیشین که بر اساس تشبیه و تجسیم بنا شده است چنین بود، یعنی گام برداشتن در آن راه ها و تصور آن عقاید آسان بود لیکن طریقه آنان از مقصد اصلی و مطلوب حقیقی دور، و رسیدن به توحید خالص از راه آنها ناممکن بود، بنابر این راه ظاهر صاف آنها ناهموار و بر خلاف اسلام دارای سختی ها و دشواری ها بوده است.
- 20- صفا و پاکیزگی آن را تیرگی نیست. واژه وضح (سپیدی) را برای پاکیزگی اسلام از تیرگی های باطل و آنچه صفحه دل کافران و منافقان را سیاه و تیره ساخته، استعاره فرموده است.
- 21- راه مستقیم آن را کژی نیست، واژه انتصاب را که ضدّ اعوجاج و کژی است برای مستقیم بودن راه اسلام در رسانیدن انسان به سر منزل حقّ استعاره آورده، زیرا در دنیا تنها راه راست و صراط مستقیم، اسلام است.
- 22- چراغهای خاموشی ندارد، منظور از چراغهای اسلام دانشمندان، و مقصود از خاموشی آنها خالی شدن زمین از آنان است که در هر دو مورد به طریق استعاره ذکر شده است.
- 23- شیرینی آن را هیچ تلخی نیست، زیرا پرهیزگاران به سبب توجّهی که به هدف بلند و مقصد عالی خود دارند اسلام در کام آنها آن چنان شیرین است که هرگز بر اثر رنج ادای تکالیف احساس تلخی نمی کنند.
- 24- فرموده است: او پایه هایی است، یعنی اسلام متشکّل از ارکانی است، و این سخن اشاره است به این که اسلام مجموعه ای از اجزا می باشد، مانند شهادتین، و نمازهای پنجگانه، چنان که در حدیث آمده که اسلام بر پنج پایه بنا شده است.
- 25- فرموده است: «أساخ فی الحقّ أساخها». این گفتار اشاره است بر این که پروردگار پایه هایی را که اسلام بدانها استوار است بر اساس حقّ و اسراری ژرف بنا کرده که جز اندکی از مردم بر این رازها آگاه نیستند، و مقصود از اینها اسراری است که در عبادات موجود است.
- 26- خداوند اسلام را همچون منبعی قرار داده که چشمه هایش سرشار است، سخن مزبور در بیان معرفّی مادّه و محتوای اسلام است که عبارت از کتاب و سنت پیامبر اکرم (ص) می باشد، و چون دانشهای اسلامی اعمّ از عقلی و نقلی، مانند آب که از چشمه جوشان و سرازیر می شود، از کتاب و سنت ریزش و تراوش می کند، لذا واژه ینایع را برای آنها استعاره فرموده است، و واژه عیون را برای آنچه محتوای کتاب الهی و سنت نبوی به آن برگشت دارد استعاره آورده است، و این علم باری تعالی و فرشتگان و پیامبر (ص) اوست، این که علوم مزبور زیاد و سرشار است روشن است و نیازمند توضیح نیست.

- 27- اسلام چراغی است که شعله‌های آن فروزان است، این جمله به مادّه و حقیقت اسلام اشاره دارد به این لحاظ که ادله و براهین احکام اسلام در کتاب و سنت موجود است، واژه مصابیح (چراغها) را برای ادله مذکور، از نظر این که روشنگر کسانی است که بیراهه به سوی خدا گام بر می‌دارند استعاره فرموده، و افروختگی و اشتعال، ترشح آن و بیانگر نهایت فروزش و تابش این چراغها و روشنی کامل این دلائل و براهین است.
- 28- خداوند منتهای خشنودی خود را در دین اسلام قرار داده است، چنان که فرموده است: «وَأَتَمَّمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا»، (مائده/3) امروز دین شما را به کمال رسانیدم و نعمت خود بر شما تمام کردم و اسلام را دین شما برگزیدم. همچنین فرموده است: «إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ» (آل عمران/19)
- 29- هر آینه دین در نزد خدا دین اسلام است زیرا کامل ترین اسبابی که انسان را به منتهای کمالات انسانی می‌رساند در این دین قرار دارد، همان کمالاتی که خداوند آنها را برای بندگان پسنجیده و منتهای خشنودی خود را در تحصیل آنها قرار داده است.
- 30- اسلام عالیتین قانون هدایت الهی است، ضمیر متصل ها در دعائمه به الله برگشت دارد، یعنی خداوند اسلام را بر تمامی اصول و ارکانی که برای اصلاح و تربیت خلق خود مقرر داشته برتر قرار داده است، مراد از دعائم شرایع و قوانین الهی است، و آشکار است انوار هدایت و قانونهای حیات بخشی که اسلام برای بشریت آورده از دیگر شرایع و ادیان برتر و والاتر است، و نقطه اعلاى همه نظامها، و اوج کمال دیگر ادیان و شرایع به شمار است.
- 31- ارکان اسلام در پیشگاه خداوند محکم و استوار است، مراد از ارکان اجزای آن است، و منظور از وثاقت و استحکام این است که خداوند پایه‌های دین اسلام را با کمال دانشی که به کیفیت برقراری و منتهای سود رسانی آنها داشته بر اسراری حقیقی استوار فرموده است، به گونه ای که شکستن و از میان بردن آنها ممکن نیست.
- 32- برهان اسلام تابناک است، منظور از برهان، دلیل و حجتی است که اسلام مردم را به سوی آن دعوت می‌کند، و آن قرآن و دیگر معجزات پیامبر اکرم(ص) است، و در این که برهان مذکور در اطراف و اکناف جهان تابان، و سبب هدایت مردم است شکی وجود ندارد.
- 33- انوار اسلام روشنی بخش است، واژه نیران (جمع نور است) برای انوار علوم و اخلاق فاضله اسلام که بر دانشمندان و پیشوایان آن تابیده و بدانها آراسته شده اند استعاره گردیده است.
- 34- قدرت اسلام غالب است، منظور از این گفتار، نیرومندی و عزّت و شوکت مسلمانان و دولت آنان و همچنین کسانی است که به آنها پناه برده اند.
- امیرالمؤمنین علی(ع) پس از بیان برتری‌های اسلام، به لزوم بزرگداشت و پیروی، و همچنین به ادای حقوق آن سفارش می‌کند، و ادای حقوق اسلام بدین صورت میسر است که با اعتقاد به شرف و منزلت آن، و این که اسلام انسان را به بهشت خداوند می‌رساند به احکام آن عمل شود، و جایگاه آن حفظ گردد، جایگاه اسلام بدون شك دل است نه تنها زبان و شعارهای ظاهری. (ابن میثم، خطبه 198، ج 3 ص 827-819)

2-6. راه مستقیم

همان راهی که خداوند برای سعادت انسان تعیین کرده است راه حق و غیر آن باطل است. امام علی(ع) در نهج البلاغه می‌فرماید: انحراف به راست و چپ گمراهی و ضلالت یعنی باطل است و راه مستقیم و میانه جاده وسیع حق، که منظور روی آوری قلبی به سوی خداوند است. (نهج البلاغه، خطبه 16)

امیرالمؤمنین علی(ع) به عنوان پیشوای مؤمنان و الگوی همه مسلمانان، مجری و پیاده کننده دین است و کسی است که بعد از پیامبر اکرم می‌خواهد که دین اسلام در جامعه پیاده و احیا شود. دو فرمایش از ایشان است، یکی درباره پیامبر اعظم اسلام است که در خطبه 116 نهج البلاغه می‌فرماید: او را فرستاد که مردم را به راه حق دعوت کند و بر خلق گواه باشد. او رسالت پروردگارش به جای آورد. نه در آن سستی کرد و نه کوتاهی. در راه خدا

با دشمنان خدا جهاد کرد، بی آنکه ناتوانی نشان دهد یا عذر و بهانه ای بیاورد. پیشوای هر کسی است که پرهیزگاری گزیند و دیده بینای هر کسی است که هدایت یابد.

3. نتیجه گیری

معیارها، مصادیق و عرصه‌های حق و باطل در نهج‌البلاغه دقیقاً همانی است که در قرآن کریم آمده است. در واقع بیان امیرالمؤمنین (ع) در خطبه‌ها، نامه‌ها و سخنان حکمت از حق و باطل، تبیین و تشریح مفاهیم حق و باطل در قرآن کریم است. این معنی را می‌توان از قرآن و نهج‌البلاغه برای حق استنباط کرد:

همه آنچه که مورد رضا و قبول پروردگار است حق است و آنچه که مورد رضایت خداوند نیست یا موجب خشم و غضب پروردگار می‌شود باطل است. بر همین اساس معنای حق و باطل را می‌توان استنباط کرد به این معنی که هر آنچه که با فطرت الهی انسان همسو و همراه باشد مصداق حق است و هر آنچه که با فطرت انسان در تضاد باشد از مصادیق باطل می‌باشد. شاید حق و باطل را بتوان مهمترین عنوان و مهمترین موضوع دین شناخت به این معنی که اگر حق و باطل و نزاع ذاتی و ماهوی حق و باطل را از دین خارج کنیم عملاً همه اثربخشی و کارایی دین را از آن گرفته‌ایم و دین تأثیرگذاری فردی و اجتماعی خود را به طور کامل از دست می‌دهد.

در بعد معیارهای حق به این موارد رسیدیم که معیارهای شناخت حق در قرآن سودمندی، ماندگاری، ایمان زایی، وحدت زایی، بصیرت زایی، اعتدال و تعادل، مطابقت با فطرت، مطابقت با وحی، عقلانیت، ایمان زایی، وحدت زایی و غیره می‌باشند و با شناخت حق و باطل در قرآن و با بهره‌گیری انسان از این معیارها می‌توان به سادگی راه سعادت را یافت. معیارهای حق در نهج‌البلاغه قرآن، پیامبر اکرم (ص)، اهل بیت علیهم السلام، اسلام، راه مستقیم، و عقل می‌باشد و با توجه به همه معیارهای حق نتیجه‌گیری می‌شود که همه این معیارها، میزان حق و راهنمای خیر برای انسان‌هاست و با توجه به نیکی‌های آنها باید به راه نیکی رفت و از بدی اعراض نمود تا به راه راست هدایت شد.

منابع:

- 1) **قرآن مجید**، (1415ق)، ترجمه محمد مهدی فولادوند، تحقیق هیأت علمی دارالقرآن الکریم، دفتر مطالعات تاریخ و معارف اسلامی، تهران: دارالقرآن الکریم.
- 2) **نهج‌البلاغه**، (1395ق)، به کوشش دکتر صبحی صالح، قم: انتشارات هجرت.
- 3) ابن ابی الحدید، عبدالحمید (1337ق) **شرح نهج‌البلاغه**، قم، کتابخانه آیت‌الله مرعشی نجفی.
- 4) ابن میثم، کمال الدین میثم بن علی بن میثم، (1375ش)، **شرح نهج‌البلاغه**، ترجمه محمدصادق عارف و دیگران، مشهد: بنیاد پژوهشهای اسلامی.
- 5) حر عاملی، حسن، (1364) **مجموعه احادیث قدسی**، مکتب اسلام، ج 1.
- 6) صفدری، رضا، (1394ش)، **کیهان**، شماره 21160 به تاریخ 26/6/94، ص 6.
- 7) فخر رازی، محمد، (1420ق) **تفسیر کبیر**، دار احیاء التراث العربی، بیروت.
- 8) قمی، شیخ عباس، (1377ش) **کلیات مفاتیح الجنان**، تهران، قدیانی.
- 9) مجلسی، محمدباقر، (1403ق) **بحارالانوار**، بیروت، دار احیاء التراث العربی.
- 10) محمدی ری‌شهری، محمد، (1384ش)، **میزان الحکمه**، دارالحیث، قم.
- 11) مکارم شیرازی، ناصر و همکاران، (1377ش) **پیام امام امیرالمؤمنین (ع)**، تهران، دارالکتب الاسلامی.

Criteria investigate of truth and falsehood in Quran and Nahjol_Balagheh

Abstract.

The universe is a combination of truth and falsity with falsity always pretending to be the whole naked truth deploying deception and trickery, hence making people unable to distinguish between the two and feel baffled.

The issue of truth and falsity is very critical and has been dealt with in Quran, in Immaculate Imams' quotes and in Nahjolbalaghe particularly.

- recognition of criteria and instances of the truth and its relation to the falsity are among ways which contribute to realization of the truth
- as long as these conditions are fulfilled, the way is paved for the triumph of the truth over the falsity

In Nahjolbalaghe, Imam Ali has employed these conditions to guide people according to time, place and their innate potentials. God, Quran, Mohammad the prophet, and Islam religion all have particular characteristics such as truth-seeking, truth-revealing, arbitrator and incontrovertible. In the path of uncovering the truth, Imam Ali is not only deceivable and honest but also truth-seeker and truth-knower. Immaculate Imams also have unity of thought and method and they are the source and the representatives of the truth and have been introduced by Imam Ali to be the criteria in distinguishing between the truth the falsity.

In addition to above-mentioned criteria, goodness, honesty, heaven and hell, Mohammad's tradition and such examples have been introduced as the instances of the truth in Nahjolbalaghe.

On the other hand corruption, lie, sin, blasphemy, making changes in religion, slander and the like examples have been introduced as the instances of the falsity.

Keywords: *truth, falsity, criterion, Quran, Nahjolbalagheh*